اعوذباللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 در اینجا بحثی كه ظاهراً توضیح خارجیش را مثل اینكه گفتیم در بحث بعد مرحوم آخوند راجع به نفی اجزاء عقلیه در بسائط صحبت می‌كنند كه چطور در بسائط خارجیه مثل مقولات كم، كیف، عرض، اعراض در آنجا مساله جنس و فصل به چه كیفیتی است و چگونه باید در آنجا لحاظ بشود در مورد مركبات مطلب به اینجا رسید كه راجع به آن قدر مشتركی كه بین انواع خارجیه هست در آن قدر مشترك مطلب خیلی قابل برای بحث نیست زیرا آن حقیقت مشترك با آن ابهام خودش می‌تواند امتیازی بین جنسیت و بین سایر اجناس آن امتیاز را بوجود بیاورد ولكن وقتی كه مساله دقیق می‌شود و تعین پیدا می‌كند اشكال در آنجا پیش می‌آید كه آن معین چیست؟ آن معین و مقوّم و فصل چه حقیقتی است كه آن ابهام را به تفصیل تبدیل می‌كند و آن ماهیت مشتركة مبهمه را تبدیل به یك حقیقت مشخصه و متشخص خارجی قابل اشاره می‌كند، صحبت در این است ما می‌توانیم برای انواع مختلف یك شیء مشتركی بیاوریم یك ماهیت مبهمة مشتركی بیاوریم و بواسطة آن بین این جنس كه انواعی در تحت اوست و بین جنس دیگر اختلاف قائل بشویم خیلی نسبت این مساله قابل توجه نیست صحبت در آنجایی است كه بخواهد این مساله مشخص بشود، فرض بكنید شما به رفیقتان می‌گویید كه فردا شب قرار است یك نفر به منزلمان بیاید خب این حالا یك نفر به منزلمان بیاید، هر كسی را شامل می‌شود این اهمیت مطلب در اینجا مشخص نشده مرد باشد، زن باشد تفاوتی نمی‌كند كاسب باشد غیركاسب باشد تفاوتی نمی‌كند یك نفر قرار است حالا داعی برای اكرام متفاوت است و هركسی یك داعی خاص به خودش را دارد ولی یك توضیح دیگری نسبت به این مطلب داده می‌شود كه یك فردی است كه وقتی می‌خواهد بیاید این یك فردی است كه حتماً شما بایستی بروی فلان چیز را برایش بخری شما باید فلان چیز را برایش تهیه كنی، این تصور می‌كند این كسی كه دارد می‌آید اگر قرار باشد یك فرد عادی باشد، نمی‌آید این توصیه را به من بكند كه حتماً باید یك فردی باشد یك مقداری مطلب، خصوصیتش با افراد دیگر متفاوت باشد كه بعد هم باید بروی این را بگیری، بعد یك مقداری می‌گذرد می‌گوید حتماً خودت هم یك ساعت زودتر بیا و برو سماور را روشن كن چایی آماده كن كه آماده باشد می‌گوید این تا بحال یك همچنین سفارشی به ما نكرده، این همه افراد آمدند و رفتند هی كم‌كم مساله تا اینكه یك مرتبه آن حقیقت معینّه و مشخصة شخص مثلا مرحوم آقا می‌خواهد بیاید دیگر یك دفعه همة مافی‌الضمیر خودش را بوسیلة این قضیه كه حقیقت مشخصه است برای انسان بیان می‌كند خب این در مقام فصلیت حالا از نظر فصلیت اعتباری نه فصلیت حقیقی خارجی كه همان جنبة انسانیت باشد فصلیت امتیازی بین سایر افراد آن جهت فصلیت كه همان مسالة احراز مراتب عالیة معرفت است آن فصلیت منظورم است نه فصلیت انسانی عادی آن را می‌گذارد آخر سر می‌آورد و با گفتن او این ابهام تبدیل به یك تشخص خارجی می‌شود و تبدیل به یك تعین خارجی می‌شود و مساله صورت خارجی پیدا می‌كند پس بنابراین در ابهام خیلی همچین مشكلی پیش نمی‌آید در تعریف از روی ابهام و اجمال مساله پیش نمی‌آید صحبت در این است كه آن اجمال و آن ابهام تبدیل به یك تعین خارجی و تشخّص خارجی كه می‌شود آنجاست كه باید آن فصل حقیقی و فصل واقعی در آنجا صورت خارجی پیدا بكند.

 یك وقتی بود من در مشهد بودم در همان زمان مرحوم آقا صحبت از خلاصه تقلید بود صحبت از عمل به احكام و امثال ذلك بود در یك جلسه‌ای بودیم، در یك مجلسی بودیم حالا اسم آن فرد ناقل این مطلب را نمی‌برم بعد این صحبت یك دفعه به اینجا كشید حالا فرض كنید شخصی است كه پانزده سال ارتباط دارد، یعنی پانزده سال است كه مطالب را از یك همچنین بزرگی شنیده، در مجالس شنیده خصوصی شنیده اتفاقاً خصوصی هم زیاد می‌آمد پیش ایشان مسائل مختلفی شنیده خصوصیات افراد، امتیازات افراد، فرق افراد مراتب وكیفیت همه را شنیده بعد یك مرتبه در آن مجلس درآمد گفت چه اشكال داردكه یك نفر از آقای خوئی تلقید بكند خب اشكال ندارد آقای خوئی از آقا در این قسمت فقهی اعلم باشند، حالا در عبادات، در طهارات، در معاملات در این قضیه اعلم باشند حالا از ایشان تقلید بكند و از ایشان هم دستور بگیرد یعنی این حرف را كه زد انگار ما وا رفتیم و در آنجا برای من یك تكانی بود، یك تكانی بود، كه عجب! پس یك همچنین مطالبی هم پیدا می‌شود در دم و دستگاه آقا، افرادی كه پانزده سال با ایشان ارتباط داشتند و صحبت‌ها را شنیدند و مطالب را شنیدند و مراتب مختلف را تصور كردند حالا بعد از پانزده سال شخص می‌آید و یك همچنین تعبیری می‌كند خب تقلید حالا فرض كنید آقای خوئی نسبت به ایشان مثلًا اعلم باشند مگر اشكالی دارد؟ اصلًا تو می‌فهمی اعلمیت به چی می‌گویند؟ تو با این تعبیری كه می‌آوری سرت می‌شود؟ پس این پانزده سال چكار می‌كردی؟ تو اول چی بودی؟ بعد از پانزده سال پیش ایشان بودن خروجی‌اش این است؟، خب آن پانزده سال قبل لابد خروجی چیزهای دیگر بوده حالا این همه اصلاح شده و كار به اینجا رسیده كار به جهت و اینها رسیده و خیلی برای من جای تعجب بود و این یكی از مسائلی بود كه خیلی من در نظر داشتم كه رویش توضیح بدهم و بیان كنم البته خب یك مقداری راجع به این قضیه توضیحاتی در بعضی صحبت‌ها و نوشته‌جات دادیم ولی اگر خدا بخواهد لولا البداء البته توضیح مفصلش طلب رفقا، در بحث اجتهاد و تقلیدی كه در دست داریم آنجا نسبت به این موضوع می‌پردازیم و آنجا خواهیم دید كه اصلًا یك راه بیشتر نیست نه اینكه اصلًا دو راه سه راه ده راه، یكی هست و غیر از او هیچی، یعنی همین‌كه شخص احتمال می‌دهد چیزی می‌تواند قرین او قرار بگیرد مساله تمام شد، یعنی دیگر تمام شد و چیزی برای گفتن و برای مطرح كردن باقی نمانده، روی این جهت خیلی مطلب، مطلب مهمی است و این هم بحث اصلًا بحث تحجر و تعصّب و اینها نیست كه تعصّب همه‌جا غلط است و همه‌جا تعصب و تحجر غلط است، حتی انسان روی حق هم كه می‌ایستد تعصّب نباید داشته باشد كه به اصطلاح این است و همین كه الان من دارم، نه حق را هم بخاطر حقش باید انسان بهش گرایش داشته باشد حالا او هرجا می‌خواهد باشد من مثال می‌زنم البته مثال من غلط است ولی از باب تقریب و تشبیه می‌خواهم بگویم ما الان تنها حقی را كه در عالم می‌بینیم كی است؟ حقی است كه نسبت به امیرالمؤمنین است حق همین است و جز این نیست آن علی و بچه‌هایش و فرزندانش كه رسیده به امام زمان حق این است، امام زمان حق است و ما سواه باطل تمام صفر، هیچ دیگر نیست پس الان حق مطلق و مطلق حق وجود كی است؟ وجود حضرت است.

 این عبارتی كه دیروز آقا ... خوانده بودند این یك عبارتی است كه هر وقت من به این عبارت فكر می‌كنم اصلًا حالم تغییر پیدا می‌كند، دیدگاهم تغییر پیدا می‌كند، اصلًا فهمم تغییر پیدا می‌كند و مظلومیت عرفا بیشتر برای من محرز می‌شود كه این عرفا و این بزرگان و این اولیاء، افرادی كه اصلًا عین ولایت و متحد با ولایت و هم‌نشین و قرین با ولایت هستند، آن وقت یك عده نفهم و جاهل باید بیایند اینها را جزء عرفای كذابین توی كتابهایشان بیاورند و مسخره كنند و غیر از آنها هم افرادی و بعد این حوزة علمیه‌ای كه دفاع از حق می‌كند همینطور مهر سكوت بر لب و چشم پوشیده از كنار مسائل می‌گذرد بلند شوند بیایند یك حرفی را به كسی بزنند و درست هم بزنند حالا یك مقدار پس و پیش دیگر زمین به آسمان می‌رود و آسمان بر زمین فرود می‌آید، اینها چیزهایی است كه یك روزی دیگر این مطالب خریداری ندارد (أَ لَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ)[[1]](#footnote-1) پیش‌بینی می‌شود كه در آتیة نزدیك انشاءاللَه دیگر مساله به كیفیتی درآید كه واقعاً مردم به دنبال ولایت و طالب آن حقیقت مطلقه باشند و چشم و گوش خودشان را از این مظاهر، این تبلیغات، این شعارها كه در همة این شعارها فریب‌ها و نیرنگ‌ها و دوروئی‌ها و خودنمایی‌ها و تظاهرها در همة اینها نهفته است و من گاهی می‌گویم اصلًا بابا از این امام زمان ما كسی را مظلوم‌تر نداریم همه داریم به اسم امام زمان هر كاری می‌كنیم، مردم نماینده وارد مجلس می‌كنند امام زمان را می‌كشیم وسط، كه ما تشكر می‌كنیم كه شما آمدید و این را دربست امضاء فرمودید و مهر زدید و از امام زمان تا بحال هیچ خبری نبوده در این قضایا و مسائل مملكت، آن قدر شد كه دیگر طرف صدایش درآمده بابا چه خبر است امام زمان را وسط می‌كشید؟ یكی از همین آقایان رفته بود و گفته بود چه خبر است؟ هر كاری می‌كنید در مملكت امام زمان، امام زمان را وسط می‌كشید؟ خب اگر امام زمان است پس دولت قبلی هم امام زمان است خب چرا دیگر فحش می‌دهید؟ كی را دارید مسخره می‌كنید؟ امام زمان در آن هشت سال قبل دستش بسته بود؟ فقط در سه سال شما دستش باز شد؟، یا در آن قبلی‌ها دستش بسته بود؟ اینطور بازی كردن با دین و با عقاید دین بازی كردن است حساب و كتابی دارد، آنقدرها هم خدا صاف ننشسته كه هر كسی هر حرفی بزند.

 آن وقت این بزرگان شما نگاه كنید ببینید چه مساله‌ای دارند: ما دنیا را و هرچه که در دنیا هست به اهل آنها دادیم و آخرت را و هرچه که در آخرت هست به اهل آخرت سپردیم و فقط از دنیا و آخرت ولایت او را گرفتیم و همنشینی با او را و خدایا تو می‌دانی که ما غیر از این نداریم این واقعاً یك كلامی است، یك جمله‌ای است، یك پاراگرافی است كه من خیال می‌كنم ما باید این جمله را بنویسیم و روی میزمان بگذاریم و من این كار را خواهم كرد یعنی نسبت به بعضی از این اعلان‌هایی كه هست در نظرم بوده ولی فراموش كرده بودم، همین یك جمله نشان‌دهندة فصل است، فصل مرحوم آقا همین یك پاراگراف است، فصل، فصل مشخِّصه و فصل معینه و همین او را از بقیه جدا می‌كند از بقیه طبقه‌ها، به دوران رسیده‌ها، صاحب كتب و تألیف‌ها و همه را جدا می‌كند می‌گذارد در یك طرف و بقیه همه علی مراتبهم همه را می‌گذارد در كنار، و این نشان می‌دهد كه آن حقیقت عالیه و راقیه چه باید باشد.

 آن وقت حالا شما نگاه بكنید همین‌ها می‌آیند می‌گویند ا آخرت را كنار بزنیم كه چی؟ بله از روی ادب و احترام می‌گویند كه بله هرچی فلان و ... ولی حالا بلند كنند ببرند در آخرت دوتا گلابی و سه تا حورالعین نشانت بدهند و فلان حرفها باز هم همین را می‌گویی؟ اینها چه چیزی را ادراك كردند؟ واقعاً اینها چه لذتی را ادراك كردند؟ و چه مرتبه‌ای را ادراك كردند؟ كه دیگر هر لذت و نعمتی كه صورت خارجی به خود بگیرد چه صورت دنیوی و چه صورت اخروی دیگر برای اینها خنده‌آور است هر نعمتی كه در صورت قرار بگیرد اینها از صورت دیگر گذاشتند و مراتب آخرت مراتب صورت است منتهی از نقطةنظر آن كیفیت تجرد و صورت تفاوت می‌كند مراتب مختلفه هشت‌گانه بهشت و اینها، جنتی را كه اینها انتخاب كردند جنت‌الذات است جنت الذات چیست؟ همان در زیر سایة ولایت است اینها او را انتخاب كردند و او هم كه صورت ندارد و اینكه آمدند او را انتخاب كردند نه اینكه آمدند چشمشان را بستند رفتند چشیدند، دیدند، لمس كردند و حس كردند و بر همه دنیا و آخرت و مافیهما هم می‌خندند بعد هم آمدند گفتند ما رفتیم و دیدیم و از خودمان هم حرف نمی‌زنیم، واقعیت را داریم می‌گوییم و آن حقیقت را داریم بیان می‌كنیم آن وقت ما در سر همدیگر می‌زنیم در این قضایا مسائل و اینها گیریم، آن وقت ما نگاه می‌كنیم آقا بعد از پانزده سال پیش آقا می‌گوید چه اشكال دارد آقای خوئی اعلم باشد؟ حالا آدم از او تقلید می‌كند ولی از او دستور می‌گیرد! تقلید یعنی چی؟ یعنی جنابعالی نمازی را كه داری می‌خوانی، ارتباطی كه داری برقرار می‌كنی ربطتت را با خدا داری از او می‌گیری معنا این است، تو با خدا از آن دریچه داری ربط پیدا می‌كنی قضیه این است، دوجا، دو قسم، دو مورد این موردمان را او و یونسیه و لااله‌الااللَه را از ایشان می‌گیریم، خب آن لااله‌الااللَه را هم از او بگیر تو كه همه را برداشتی به او سپردی و بعد یك لااله‌الااللَه و یونسیه ته‌اش ماند آن هم كه نمی‌گوید نگو می‌گوید، می‌گوید بگو صلوات بفرست و لااله‌الااللَه بگویید استغفار كنید هرچه می‌خواهید بگویید خب بگو خب این معلوم می‌شود اصلًا نفهمیده این فصل را نفهمیده، فصل ممیز را كه باعث مشخص شدن این هست او را نفهمیده، در همان ابهام باقی مانده، همه به یك چیز مبهمی هدایت می‌كنند، همه دارند در راه هدایت می‌كنند همه خوبند همه دنبال کل من فی الوجود یطلب سیداء هستند همه خوبند حالا تو یك تكه‌اش را از او بگیر یك تكه‌اش را از این بگیر و یك تكه‌اش را از او بگیر و صلوات بفرست و برود پی كارش تا مساله تمام بشود این چیست؟ این همان در ابهام ماندن است، در جنس مشترك ماندن است، در همان مسالة مجمل واقع شدن است و در همه‌جا و این مطلب است، شما نگاه كنید مساله اشتراك و فصل فقط مربوط به اعیان خارجی است فصل ممیز در واقع همان حقیقت وجود انسان را تشكیل می‌دهد و بحث باید آنجا برود البته مرحوم آخوند در بعضی جاها كه اشراقاتی بهش می‌خورد راجع به این قضیه صحبت می‌كند كه اصلًا آن فصل انسان به آن میزان تجرّد نفسانی است كه شخص با مبدأ خودش پیدا می‌كند آن فصل ممیز است والا بقیة افراد اینها حیاتشان حیات حیوانی است حیات، حیات حیوانی است و اگر شخص به آنجا نرسد در همان حیوانات باقی می‌ماند واقعاً دارم می‌گویم واقعا شما تصور بكنید این افرادی كه در این دنیا می‌آیند و می‌روند حالا چه مسلمان و چه غیرمسلمانش داریم می‌بینیم واقعاً اینها موقع مردن مسلمان هستند؟ آخر یك آدمی كه یك عمر دروغ گفته، آدمی كه یك عمر كلك زده آدمی كه یك عمر سر مردم كلاه گذاشته، آدمی كه یك عمر آمده به همه مردم دروغ تحویل داده، صاف صاف دروغ می‌گوید حالا این آدم دارد از دنیا می‌رود آدمی كه آدم كشته، هزارها نفر آدم كشته و برایش طوری نبوده این جانیان تاریخ شما تصور كنید اگر واقعاً این شخص كه حالا دارد از دنیا می‌رود یك سگ نعوذباللَه یك سگ و گرگ هم بیایند بغلش بمیرند واقعاً نمی‌آیند به خدا بگویند این اشرف بر ماست یا ما اشرف بر این هستیم یعنی اگر انسان درون اینها را بشكافد و همه دارند می‌میرند فرض كنید یك شخصی، یك جانی آمده خیلی آدم قسی‌القلب دارد می‌میرد بغلش هم یك گرگ دارد می‌میرد خب این گرگ چكار كرده؟ گرسنه‌اش می‌شده می‌رفته یك خرگوش می‌خورده خب غذایش بوده خب خدا می‌خواست شكم این را علفخوار درست بكند خودش گفته برو خرگوش و إرنب بخور گوسفند در گله پیدا كردی برو بخور اگر این دوتا دارند از دنیا می‌روند واقعاً ما می‌توانیم این جانی و قاتل و از هر درجة انسانی منحط شده را بیاوریم با آن ذئب ما می‌توانیم در یك كفه ترازو قرار بدهیم این كجایش دیگر انسان است؟ كجای این به این مراتب انسانی می‌خورد لذا این در روز قیامت با همان جنبة حیوانی هم محشور می‌شود (قالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمی وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيراً)[[2]](#footnote-2) اعمی در روز قیامت یعنی همین، یعنی فصل انسانی را ندارد (وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيراً) من چشم داشتم، می‌دیدم بین حق و باطل تشخیص می‌دادم (كُنْتُ بَصِيراً) یعنی این نه اینكه چشم داشتم، بین حق و باطل تشخیص می‌دادم، بین مجاز و حق را در این دنیا تشخیص می‌دادم ولی الان نه الان هیچی را نمی‌فهمم الان فقط یك طرف می‌فهمم و آن عذاب است فقط این را دارم می‌فهمم (وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيراً) ما در دنیا می‌فهمیدیم منتهی می‌گوید چی؟ بله شما بصیر بودید ولیكن به كار نبردید این فصل، فصلی است كه باید به او پرداخت اما راجع به سایر فصول و اینها خب دیگر آن مطلبش فرق می‌كند حالا این چند خط را بخوانیم و بحث بعدی انشاءاللَه برای فردا فکل معنی إذا اعتبر معه معنی آخر هر معنای را كه با او یك معنای دیگری را هم اعتبار كنی، هر معنای مبهم و مجملی را كه همراه با او یك معنای دیگری كه بتواند او را تعیین كند ما اعتبار بكنیم فإن کان مما یغایره بحسب التحصل و الوجود فذلک المعنی لیس فصلا له اگر به حسب تحصّل و به حسب وجوب به حسب تحصّل ماهوی به حسب وجود خارجی این مغایر با اوست، این معنا فصل او نخواهد بود این یك عرض است مثل اینكه فرض كنیم انسان حیوانی كه راه می‌رود خب راه رفتن لازمة انسان نیست عرضی است كه عارض بر انسان می‌شود فصل نیست حالا در وجود با همدیگر مقارن هستند انسان فرض بكنید یك حیوانی است كه دائماً در حال حركت است انسان حیوانی است كه درس می‌خواند انسان حیوانی است كه می‌خورد اینها چیزهایی است كه فصل نیستند اینها عوارض هستند وإن کانت المغایرة بینهما حالا اگر مغایرت بین آن معنای مبهم و بین آن معنای دیگر مغایرت به ابهام و تحصّل بود یعنی آن معنای دیگر می‌آید و مصداق برای آن معنای اول را روشن می‌كند حقیقت او را می‌آید برای انسان بیان می‌كند آن ابهام را تبدیل به تفصیل می‌كند، مثلًا فرض كنید می‌گوییم برنج چیست؟ می‌گوییم برنج یك نوع مادة غذایی مبهم است، خب ماده غذایی همه چی است نخود و عدس و گوشت و همه چیز است یك نوع مادة غذایی است كه ـ این كه می‌شود معنای دیگر ـ دارای نشاسته و این خصوصیات خواصِ درون خودش است كه آن با بقیه فرق می‌كند این كه دارای نشاسته و این خصوصیات هست در دیگری نیست حتی ممكن است دیگری نشاسته هم داشته باشد ولی این خصوصیاتی كه همراه با نشاسته دارد ویتامین ب دارد این چیزهای دیگر كه در خصوص این است در دیگری نیست اگر مغایرت بین این مادة غذایی و بین آن معنای دیگر فقط مغایرت در ابهام و تحصّل است آن ماده غذایی مبهم است، مجمل است ولكن آن معنای دیگر یك معنای دیگری است كه روشن است و یك واقعیت خارجی را برای انسان بیان می‌كند این فصل می‌شود، آن معنایی كه اضافه شده فصل است کان فصلًا شیخ در الهیات شفا اینجور می‌گویند العقل قد یعقل معنا یجوز ان یکون ذلک المعنا نفسه اشیاء کثیره عقل گاهی اوقات یك معنایی را تعقل می‌كند كه جایز است این معنا خودش یك اشیاءكثیره‌ای باشد یك انواع زیادی داشته باشد یك ماهیت مبهمی باشد كه انواع زیادی دارد کل واحدة منها ذلک المعنی فی الوجود هركدام از این اشیاءكثیره همان معنای اول است كه در وجود تجسم پیدا می‌كند فیضم إلیه معنی آخر پس ضمیمه می‌كند به آن معنای آخر معنای دیگری را كه این را از ابهام به تفصیل دربیاورد، این را از ابهام به تعین دربیاورد تعین خارجی را برای این حاصل كند بأن یکون ذلک المعنی مضمنا فیه به این معنا كه این معنای مبهم درون این معنای دوم باشد یعنی در معنای دوم تضمین كند معنای اول را و معنای اول متضمن باشد در همان معنای دوم، جنس در همان معنا متضمن باشد وإنما یکون آخر من حیث التعین و الإبهام لا فی الوجود و این معنای دیگری كه ضمیمه شده و از ابهام درآورده معنای اول را همان است، همان معنای دیگر است منتهی فرقش فرق تحصّل در وجود است ابهام در وجود است آن معنای اول مبهم است معنای دومی كه معنای اول در ضمنش است آن چیست؟ آن متحصّل است و آن چیزی است كه در خارج وجود دارد پس بنابراین انسان در فصلی كه ملاحظه می‌كند نسبت به اشیاء این فصل همان مسالة ابهامی است كه تبدیل به وجوب شده مرحوم آخوند دیگر از این به بعد بحث را راجع به جنس تمام می‌كنند كه جنس یك حقیقت جدایی است و فصل ضمیمة به او می‌شود و در ضمیمه به او ترتب لازم می‌آید و در این ترتب است كه انواع خارجی حاصل می‌شوند خب این معنا از همان دیدگاه ابتدایی است ولی در دیدگاه حقیقی جنس و فصل هر دو یكی است، جنس و فصل فرقش در ابهام و تحصّل است نه اینكه دو چیز باشد در خارج منضم بشوند حیوانیت از یكجا بیاید ناطقیت هم از یك جای دیگر بیاید با همدیگر آشتی كنند، با همدیگر متحد بشوند آن وقت آن موقع این تشخّص پیدا می‌كند مسالة جنس و مسالة فصل مساله‌اش فقط مساله ابهام و تحصل است حیوانیت بطور كلی جدای از انسانیت و ذئبیت و كلبیت و فرسیت ما نداریم كه یك حوانیتی داشته باشیم در یك جا مجتمع و مبهم، آن حیوانیت را خدا یك تكه‌اش را برمی‌دارد یك ناطقیت بهش می‌زند می‌شود انسان همان حیوانیت را برمی‌دارد حیوانیتی نیست، حیوانیت با آن ظهور خارجی‌اش یكی است یعنی آن حیوانیتی كه بین همه مشترك است بین عقل می‌آید در اینجا یك انتزاع مشترك می‌كند والا آنچه را كه شما می‌بینید فصل است، فصل است كه در اشیاء خارجی و اینها می‌بینید نه اینكه دو چیز جدا ببینید منتهی این فصل در تحصّل خارجی به یك نحوی هست كه یك اشتراكاتی از نظر آن هویت با افراد دیگر دارد عقل آن اشتراك را انتزاع می‌كند، اسم ماهیت و ذاتی رویش می‌گذارد بهش جنس می‌گوید والا همان یكی است هیچ تفاوت نمی‌كند شما فرض كنید در مورد كم و مقولات چطور ما این مطلب را احساس می‌كنیم این مطلب را درك می‌كنیم كه هیچ ارتباطی بین كم و بین كیفت نیست اصلًا هردو دو مقوله جدای از هم هستند وهیچ ربطی به همدیگر ندارند، كم عبارت است از جسم و همان جسم تعلیمی و آن كیف هم عبارت است از همان مقولة خاصی كه حالا مسموعات باشد مذوقات باشد مبصرات باشد و امثال ذلك و اینها هیچ ارتباط ندارد بین ذائقه و بین توت چقدر فرق است اصلًا شما یك تباین ذاتی در مقولات احساس می‌كنید و تباین هم باید تباین ذاتی باشد والا اگر تباین ذاتی نباشد اشتراك باشد لازمه‌اش این است كه صحبت در همان مابه‌الانتزاع برود و در آنجا مقوله مطرح بشود پس اصلا خود مقوله یعنی تباین ذاتی داشته باشند ولی برای همین انسان می‌آید و یك مابه‌الاشتراك درست می‌كند چاپخانه است دیگر درست می‌كند مابه‌الاشتراكش چیست؟ همان جنبه عرضیت اینكه هردوی اینها عارض می‌شوند هم كم عارض بر موضوع می‌شود هم كیف عارض بر موضوع می‌شود می‌گوییم خب هردوی اینها در عرضیت با همدیگر مشترك هستند ولی این عرضیت فقط صرف یك برداشت است یك برداشت خارجی است این كه می‌بینیم هم این می‌آید عارض بر این می‌شود، هم فرض كنید كه كم آمده عارض شده ما می‌گوییم خب این ها با هم مشترك هستند در حالتی كه این اشتراك فقط اشتراك در عروض است كه آن امر، امر خارجی است اما نه بیشتر غیر از این چیز دیگری نیست، مثل اینكه فرض كنید دونفر هر در یك كوچه باشند من باب مثال پیغمبر و عمر هردو در یك كوچه خانه‌شان باشد می‌گوییم بله پیغمبر و عمر با همدیگر مشترك هستند اشتراك دارند حالا اشتراكشان چیست؟ اشتراكشان این است كه در یك كوچه هستند در یك كوچه بودن كه اشتراك نیست عمر آمده پیغمبر آمده همسایه‌اش هم شده، ابوبكر آمده این همسایه پیغمبر شده و بعد هم پُز می‌دهد و می‌گوید ما در جوار رسول‌اللَه هستیم، ده سال باشی، اگر صدسال هم باشی آیا می‌توانی استفاده بكنی؟ این اشتراك امری است كه بواسطة صرف اجتماع در اینجا حاصل شده الان شما در این موضوع وقتی آن كم را می‌بینید از یك طرف كیف را می‌بینید می‌گویید هر دو در اینجا نسبت به این جمع شدند اسم این را اشتراك می‌گذارید در حالی كه هیچ ارتباطی هم اینها با همدیگر ندارند مسالة بین جنس و بین فصل هم همین است آن هم مساله همین است هر شخصی برای خودش جنس است و فصل است الان دو نفر كه در اینجا نشستند هركی برای خودش جنس است وبرای خودش هم فصل است و ارتباطی به آن یكی دیگر ندارد چون وجود ارتباطی از نقطةنظر حدود با آن دیگری ندارد كه اشتراك بشود ما از حركاتی كه هردو انجام می‌دهند، هردو راه می‌روند خب این راه می رود به او چه ربطی دارد؟ این دارد برای خودش راه می‌رود او هم برای خودش راه می‌رود هردو یك راه را كه نمی‌روند هر دو می‌بینند هر دو احساس می‌كنند می‌گوییم یك امر مشتركی بین اینها هست كه آن امر مشترك باعث شده اینها این كار را انجام بدهند، آن امر مشترك همان فصل است كه آن فصل آن امر مشترك را در خودش با یك چیز اضافه به ظهور آورده، فلهذا با توجه به این مساله انسان به این نكته می‌رسد كه جنس با فصل هیچ تفاوتی ندارد فقط تفاوت جنس با فصل تفاوت در ابهام و تفصیل است.

1. سوره هود (١١) آيه ٨١ [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره طه «٢٠» آيه ١٢٥ [↑](#footnote-ref-2)